

لله دلسوزتر از مادر

«دخالت نظامی آمریکا در سوریه و پیامدهای تلخ آن برای مردم آمریکا»

می کردی! می دهد: «بله ده بار تزریق کردم و هر ده بار هم همین طور شدم!» حالا جریان این عمو سام ما هم شده جریان آن بنده خدا، بعد از کلی هزینه جنگ و تلفات جانی در افغانستان و عراق و تجربه گذشته تر ژاپن و ویتنام و... حالا می خواهد آمپول تازه ای در سوریه بزند. یکی نیست به این دولت بگوید این چند بار که با همه هزینه های مالی و جانی اش از مهلکه گذشتی، اما این بار شاید کسی نتواند کاری بکند و کار به جاهای باریک تر بکشد.

باز از ما گفتن بود، حالا تو خود پند بگیر یا...!

اول یک لطیفه بخوانید تا خلق تان باز شود بعد در مورد این خبر هم با هم اختلاط می کنیم: «یک بنده خدایی برای تزریق آمپول پنی سیلین می رود پیش تزریقاتی بیمارستان تزریقاتی از او می پرسد تا حالا آمپول پنی سیلین زدی؟ آن بنده خدا می گوید: بله ده بار زدم.» تزریقاتی هم با خیال راحت پنی سیلین را پر می کند و وارد عمل می شود که یک دفعه می بیند آن بنده خدا دهنش کف آورده حالش وخیم شد، و تا مرز تشنج پیش رفت. مسئول تزریقات بعد از کلی تلاش و عملیات نجات که موفق می شود طرف را نجات دهد از او می پرسد: مگر نگفتی تا حالا ده بار پنی سیلین تزریق کردی. تو که داشتی ما رو بیچاره



حقوق بشر غربی

رفتار دوگانه آمریکا و غرب در مواجهه با استفاده از سلاح شیمیایی

داری این چیزها را به هم می بافی! نوکر با آرامش جواب می دهد: «قربانت گردم، من که نوکر بادمجان نیستم، من نوکر شما هستم، از هر چه شما خوش تان بیاید تعریفش را می گویم و از هر چه بدتان بیاید بدش را.» اما نتیجه گیری از داستان: اولاً اگر شاهی مهمان شما بود برایش خوراک بادمجان درست نکنید، چون معده شاهها به این چیزها عادت ندارند. دوما در مورد چیزی که نمی دانید حرف نزنید چون ممکن است حسابی ضایع شوید. سوماً برای بعضی ها هیچ موضوع ارزشمندی به خودی خود وجود ندارد و خوبی و بدی هر چیزی بستگی به این دارد که ارباب شان چه نظری در مورد آن داشته باشد. حالا آن موضوع عدالت باشد، جان انسان ها باشد، ارزش های انسانی باشد و یا هر چیز مهم دیگر. چهارماً این که، این آدم های بی بوته و تملق گو فقط در زمان شاهان زندگی نمی کرده اند؛ بلکه دنیای ما هم پر است از این آدم ها.



و برمی گردد! وقتی حال شاه بهتر می شود شروع می کند به بدگویی از بادمجان و ادامه حرف را نوکر می قاید که بعله، این بادمجان چیست که خدا آفریده، مگر میوه (خودمان می دانیم که بادمجان جزء میوه ها نیست ولی آن بنده خدا که نمی دانسته) قحط بود که خدا بادمجان را آفرید و خلاصه از این دست حرف ها. شاه یک نگاه غضب آلود همراه با مقادیری از نگاه های عاقل اندر سفیه به نوکر می اندازد و با فریاد می گوید: «پدر سوخته! مگر تو همین چند ساعت قبل اینقدر از بادمجان تعریف نکردی؟ حالا

اغلب سلاح های شیمیایی استفاده شده توسط صدام در برابر مردم ایران؛ از اروپا خریداری شده بود. حتما جریان بادمجان خوردن ناصرالدین شاه را شنیده اید؟ اگر نشنیده اید پس بخوانید: «یک روز ناصرالدین شاه یا شاید یک شاه دیگر که خیلی مهم نیست، می خواسته بادمجان بخورد، آن موقع هم هنوز مد نشده بوده که در مورد هر مواد خوردنی بشود صدها مطلب از اینترنت جستجو کرد که چه خواصی دارد و نمی دانم چقدر کالری دارد و برای کجای آدم خوب است و برای کجا خوب نیست. به هر حال وقتی حرف بادمجان می شود نوکر مخصوص شاه شروع می کند از خواص و طعم بادمجان تعریف کردن و حسابی تبلیغ کردن تا جایی که تا وقتی بادمجان آماده شود شاه صد دفعه ساعت موبایلش را نگاه می کرده. وقتی خوراک بادمجان آماده می شود شاه حسابی می خورد تا جایی که اوضاعش می ریزد به هم و گلاب به رویتان می رود تا آن بغل